

تشکیلات اداری سربداران

هوشنگ خسروبیگی* / محمود رضا اسفندیار**

دریافت مقاله: ۹۲/۴/۱۰

پذیرش مقاله: ۹۲/۶/۳۰

چکیده

حکومت سربداران با ساختار دوگانه سیاسی و مذهبی برآمده از اهل فتوت شیعی، توانست با جذب لایه‌های متفاوت جامعه، خاصه تهی‌دستان شهری، پیشه‌وران، و حتی خرده مالکان، حکومتی هرچند کم دوام اما الهام بخش را ایجاد کند.

سربداران همچون دیگر حکومت‌ها تلاش داشتند با سامان‌دهی یک سازمان اداری، حکومت خود را استمرار بخشند؛ ولی کوتاهی عمر این حکومت، رویارویی مداوم با دشمنان و، مهم‌تر از آن، اختلاف‌های درونی امکان ایجاد تشکیلات اداری توانمند و با ثبات را از سربداران سلب نمود. این امر موجب شده که ما اطلاعات مناسبی از تشکیلات اداری این حکومت در اختیار نداشته باشیم. مضاف آنکه منابع تاریخی، به همان دلایل فوق، کمتر به موضوع تشکیلات اداری این حکومت پرداخته‌اند.

این مقاله بر آن است تا تشکیلات اداری این حکومت را شناسایی و نقش هر یک از بخش‌های اداری را در حوزه‌های دربار، دیوان، سپاه و نظام ایالات، مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد؛ و عوامل عدم شکل‌گیری گسترده این تشکیلات را تبیین کند.

کلیدواژه: دربار، دیوان، سپاه، سربداران، نظام ایالات.

* دانشیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور. (نویسنده مسئول) پست الکترونیک: Kh_beagi @pnu.ac.ir

** پژوهشگر تاریخ

مقدمه

در قرن هشتم هجری، از تلفیق شریعت با فتوت و تصوف شیعی، نهضت بیگانه برانداز سربداران رقم خورد. تلاش پیگیر رهبران این قیام که گفتند «گرتوفیق یابیم دفع ظلم ظالمان کرده باشیم والا سر خود را بردار ببینیم» (میرخواند، ۱۳۳۹: ۵/۶۰۲)، به تشکیل حکومتی محلی و شیعه مذهب مبتنی بر فتوت منجر شد.

مهم‌ترین ویژگی‌های سربداران را می‌توان در پیوندی بین تشیع و تصوف، تنفر و انزجار از مغول‌ها، ساده زیستی حاکمان، نفوذ آیین فتوت در شاکله تشکیلاتی آن و تثبیت ایدئولوژی تشیع اثنی عشری خلاصه کرد. ایشان با آنکه جنبشی محلی بودند اما از اهمیتی بیش از سایر سلسله‌های کوچک محلی برخوردار بودند، چرا که در ایجاد آن، رمزی از ملیت ایرانی نهفته بود؛ رمزی لایزال که در استقرار دولت مرعشیان در مازندران، آل‌کیا در گیلان و، نهایتاً، حکومت ملی شیعه مذهب صفوی تجلی یافت.

درخصوص تاریخ سیاسی حکومت سربداران و چگونگی شکل‌گیری و استمرار این حکومت، بررسی‌های مختلفی صورت گرفته است. با این حال در مورد وجوه دیگر این حکومت و از جمله تشکیلات اداری آن، پژوهشی تحقق نیافته است. بدون شک استمرار کارکردهای حکومت بدون وجود تشکیلات اداری میسر نبوده است. همچنین محتمل است که سربداران نیز مبانی تشکیلات اداری خود را بر پایه وضع موجود در مناطق متصرفی استوار ساخته بودند. با این حال، از چگونگی استقرار و گستره این

تشکیلات و نیز تعدد مناصب فعال در این تشکیلات، اطلاعات زیادی در دست نیست. در حقیقت، سخن در باب نظام اداری سربداران در مقایسه با دیگر موضوع‌های آن، امری است دشوار که شاید مهم‌ترین دلایل آن به زعم دولت‌شاه «خوض نمودن مورخان در حالات سربداران و نوشتن فضایی تاریخ در باب احوال ایشان» (دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۱) و یا مستعجل بودن دوران حکومت سربداران باشد. این مقاله بر آن است تا با واکاوی منابع مرتبط، تشکیلات اداری این حکومت را شناسایی و نقش هر یک از بخش‌های اداری را در حوزه‌های دربار، دیوان، سپاه و نظام ایالات، به همراه آسیب‌شناسی سازمان اداری این حکومت مورد ارزیابی قرار دهد. اینکه مهم‌ترین مبانی ساختار اداری حکومت سربداران بر چه اساسی استوار بوده است؟ مهم‌ترین عوامل استقرار کامل سازمان اداری این حکومت کدام‌اند؟ از مهم‌ترین سؤالات این تحقیق محسوب می‌شود.

بر همین اساس، در پژوهش حاضر، ابتدا دو جناح اصلی حکومت سربداران معرفی و تعامل و تقابل این جناح‌ها مورد شناسایی قرار گرفته است. سپس تشکیلات اداری این حکومت در حوزه‌های دربار، دیوان، سپاه و نظام ایالات با تکیه بر سؤالات و اهداف تحقیق، بررسی شده است.

۱. شیخیه و سربداریه

در رأس ساختار حکومت سربداران دو جناح اصلی قدرت در تعامل و تقابل با یکدیگر بودند. جناح سربداریه که در رأس آن، مقام امیر قرار داشت و جناح شیخیه که

پیرامون رهبر مذهبی خود گرد آمده بودند.

جنش سربداران در ۷۳۳ ق، در روستای باشتین از توابع بیهق، شکل گرفت^۱ (فصیح، ۱۳۳۹: ۵۲/۳؛ ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۵۱۰-۵۰۹). بیهق یکی از مراکز شیعیان روزگار خود بود (بیهقی، ۱۳۶۱: ۵۵-۵۴؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۴۹؛ یاقوت حموی، ۱۹۵۵: ۱/۵۳۸).

شیخ خلیفه مقتدای معنوی سربداران به بیهق مهاجرت کرد تا در میان مردم بیهق، علایق شیعی خود را ترویج کند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۷۸/۱؛ خوانسار، ۱۳۸۰: ۳۵۸/۳-۳۵۹). او برخلاف دیگر بزرگان صوفیه عصر، از پیوند دین و دولت و به تعبیر دیگر از «حدیث دنیا» سخن گفت (میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۰۵/۵). در پی گروش مردم به او، دیری نپایید که محبوبیت شیخ، حسادت متعصبین را تا بدانجایی برانگیخت که حتی پی گیر حکم قتلش از ابوسعید ایلخان شدند. امتناع ابوسعید از پذیرش این خواسته، موجب شد که دشمنان شیخ، او را شبانه بردار کردند؛ و در انتظار جلوه دادند که گویی شیخ خودکشی کرده است (حافظ ابرو: ۱۳۸۰: ۷۸-۷۹/۱).

در پی این اتفاق، پیروان شیخ خلیفه به شاگرد ارشد او، یعنی شیخ حسن جوری، اقتدا کرده و نهضت وارد مرحله‌ای جدی‌تر شد. شیخ حسن با هجرت به نیشابور، و حضور در شهرهای خوشان، ابیورد و مشهد، مردم را به قیام علیه مغولان فرا خواند (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۴۶/۱؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۴۶/۱).

۱. باشتین از دیه‌های نیشابور بود و قصبه آن سابقاً بیهق و اکنون سبزوار است. ابن بطوطه (۱۳۷۶: ۱/۴۶۴) نیز ضمن اشاره به آغاز خروج سربداران، بیهق را به نام «سبزوار» می‌آورد که شاید دلیل این امر آن باشد که سبزوار در سده ۸ ق/۱۴ م، قصبه و مرکز ناحیه بیهق بوده، و نام بیهق نیز در کنار نام سبزوار برای این شهر به کار می‌رفته است.

۸۵/۱-۹۰). پس از دستگیری و حبس شیخ حسن، مریدانش در باشتین، از توابع بیهق، با کشتن پنج تن از ایلچیان مغول به رهبری عبدالرزاق - که از اکابر و محتشمان بود، توانستند بیهق را نیز از دست ایلچیان خارج و نهضت سربداران را علنی سازند (فصیح، ۱۳۳۹: ۵۰/۳؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۰/۱؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۰۰/۵-۶۰۲).

در باب تعداد و مدت حاکمیت فرمانروایان سربدار، از اکثر منابع - با توجه به منبع مشترک ایشان یعنی تاریخ مفقودالاثرب سربداران (میرخواند، همانجا) - کم و بیش روایات مشابهی به دست ما رسیده است.^۲

منابع به عبدالرزاق بن فضل‌الله باشتینی به عنوان اولین فرمانروای سربدار اشاره دارند که در مجموع پس از یک سال و دو ماه استیلا بر بیهق (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۴/۱)، در پی نزاعی با برادرش وجیه‌الدین مسعود در ۷۳۸ ق به قتل رسید (دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۳-۳۱۱؛ میرخواند: ۶۰۴/۵-۶۰۲). وجیه‌الدین مسعود هم به تثبیت حاکمیت سربداران جامه عمل پوشاند و هم قلمرو سربداران را با تصرف برخی شهرهای ناحیه جوین، قومس، طبرستان به اوج رساند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۹/۱؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۴۲؛ نیز: اسمیت، ۱۳۶۱: ۲۰۵).

از این زمان در رأس ساختار حکومتی سربداران شاهد شکل‌گیری دو طیف نامتجانس سیاسی و مذهبی هستیم که سعی داشتند تا به موازات هم به رتق و فتق امور پردازند. در نهایت نیز این اتحاد، سرانجام

۲. در این بین روایت «دولت‌شاه» (۱۳۳۸: ۳۱۱) از فرمانروایان سربدار فاقد حاکمانی چون آتیومر، کلو اسفندیار و لطف‌الله است که که شاید بتوان علتش را مدت کوتاه فرمانروایی ایشان دانست.

و تا اندازه‌ای دهقانان بودند - شیخ حسن جویری رهبری می‌کرد (گرانوسکی و دیگران، ۱۳۵۹: ۲۳۰). بسدینی دو جناح از یکدیگر و بروز روحیه برتری‌طلبی و دستیابی به قدرت فائقه سیاسی، زمینه اختلاف را میان آنان فراهم آورد. کشته شدن ابهام‌آمیز شیخ حسن جویری در جنگ زاوه (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲۱۵/۱؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۳۶۰؛ نیز: مرعشی، ۱۳۴۵: ۴۲) این موضوع را قوت بخشید.

وجیه‌الدین نیز با آنکه در آغاز از محبوبیتی خاص در نزد کارگزاران خود بهره‌مند بود اما پس از مرگ مشکوک شیخ حسن جویری^۱ (نک: میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/۶۸۲-۶۸۱؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۴۳/۱؛ ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۴۳۶/۲)، تنفیری ماندگار از خود و طیف امیران سربردار را در دل مریدان شیخ حسن به ارث نهاد که کسی را یارای حل آن نبود. وجیه‌الدین تلاش کرد با جایگزینی درویش عزالدین سوغندی^۲ - که از مریدان شیخ حسن بود- این ناراحتی مریدان شیخ را از میان ببرد ولی مفید فایده نبود؛ شکاف میان سربداریه و یاران شیخ عاقبت موجبات تضعیف تدریجی حکومت را فراهم آورد. وجیه‌الدین که در مجموع در منابع، فرمانروایی خوش نام است (میرخواند، ۱۳۳۹: ۵/۶۰۴؛ نیز: دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۴)، به سال ۷۴۵ق، در لشکرکشی به ملک رستم‌دار به قتل رسید (دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۵)، بی آنکه توانسته باشد تخم نفاق و اختلافات جناح-

خوشایندی نیافت (میرخواند، ۱۳۳۹: ۵/۶۱۳؛ سمرقندی، ۱۳۳۸: ۱۷۹/۱؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۶۶-۱۶۹).

در باب دلایل نزدیکی مسعود به حسن جویری آمده است: «با خود اندیشید که سندی باید که قضیه حکومت را بدان استحکامی دهد؛ خاطرش بر آن قرار گرفت که شیخ حسن جویری را که... از بند بیرون آورد و او را مقتدا ساخته خود به لشکرکشی قیام نماید شیخ حسن نیز موافقت نموده اظهار دعوت مذهب خود کرد» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۳/۱؛ خواندمیر، همان: ۳۵۸/۳؛ نیز: اسفزاری، ۱۳۳۸: ۹/۲). ابن بطوطه نیز بر این امر صحنه گذاشته و می‌گوید که شیخ حسن اعمال این دسته را تأیید کرد و آنان او را به خلافت برداشتند و آنگاه مسعود سر دسته آنان، خود را «سلطان» خواند (۱۳۷۶: ۱/۴۶۴)؛ حتی فرمان داد در خطبه‌ها نام شیخ حسن را بر نام خود مقدم دارند.

شیخ حسن به طور رسمی شیخ و مقتدای مردم خراسان گشت. وی پیوسته سربرداران و مردم را به گسترش عدلت و راستگویی سفارش می‌کرد. از این‌رو، مردم بیشتر شهرها، حتی مخالفان مذهب او، پیرو او شدند و آماده بودند تا جان خود را فدای شیخ کنند (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۱/۴۶۴). به دنبال افزایش نفوذ شیخ حسن، امیر مسعود از نفوذ و قدرت معنوی و مادی شیخ ترسید؛ از این‌رو دنبال فرصتی بود تا شیخ را از بین ببرد. در دربار حکومت سربرداران پیکار داخلی بین میانه‌روان که به خرده‌مالکان ایرانی اتکا داشتند، و افراطیون، که هواخواه دوآتشه درویشان فرقه حسنی بودند، آغاز شد. گروه اخیر را - که نمایندگان پیشه‌وران

۱. در باب مرگ مشکوک شیخ حسن از مورخان موثق دیگر هم روایاتی در دست است (نک: سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲۱۵/۱؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۳۶۰؛ نیز: مرعشی، ۱۳۴۵: ۴۲).
۲. پس از مرگ مسعود از او اطلاعی در دست نیست (نک: شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۲/۳۴۸).

های رقیب درون حاکمیت را برچیند که این مقوله از چشم رقیبان ایشان دور نماند.

پس از او محمد آتیمور، از نوکران امین و نزدیک به وجیه‌الدین که در نبود او به رتق و فتق امور گماشته شده بود، به محض اطلاع از مرگ وجیه‌الدین در لشکرکشی به رستمدرار، توانست با بذل مال از خزانه حکومت، قدرت را به دست گیرد (میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۱۴/۵-۶۱۵). اما در نهایت جناح شیخیه با حمایت یکی از بزرگان سربدار، آتیمور را به بهانه لایق نبودن یک نوکر به عنوان سرور سربداران، و خصوصاً عدم حمایت او از طیف شیخیه، به زیر کشیده و کشتند. به توصیه خواجه شمس‌الدین علی که تمایل باطنی خود به قدرت را پنهان می‌کرد، کلو اسفندیار را به فرمان‌روایی سربداران گماردند. اما او نیز از آنجا که مردی «دون بود و کار حکومت از وی زبیتی نداشت» (دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۵)، از امارت خلع و کشته شد (میرخواند، ۱۳۳۹: ۳۱۶/۵).

تا حدود هفت ماه خواجه شمس‌الدین فضل‌الله - برادر وجیه‌الدین - به صلاح‌دید خواجه شمس‌الدین علی بر مسند فرمان‌روایی نشست؛ اما به واسطه عدم کفایتش در حکمرانی و با توجه به دخالت‌ها و نفوذ شیخیه، حکومت را به شمس‌الدین علی واگذاشت (میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۱۷/۵).

خواجه علی شمس‌الدین^۱ (۷۵۳ - ۷۴۹ ق) که به قول میرخواند «در تمشیت مهمات مملکت عدیل و نظیر نداشت» (۱۳۳۹: ۶۱۷/۵)، نزدیک به پنج سال زمام امور را در کف گرفت و به نفع کشاورزان قدم‌هایی

برداشت. وی امور مالی را در جهت حفظ حقوق رعایا، سامان داد و در عین آزادمنشی، سخت‌گیر بود (دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۶؛ نیز: میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۱۵/۵). با وجود این روایات، او به‌رغم آنکه دم از حفظ حرمت درویشان می‌زد با سرکوب درویش هندوی مشهدی (میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۱۸/۵)، به اختلافات دو جناح دامن زد. او که مردی بد دهان بود نیز سرانجام به دست نزدیکانش و به اشاره خواجه یحیی کرابی به قتل رسید (میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۱۷/۵-۶۱۹؛ نیز: دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۶).

درباب حکومت خواجه یحیی کرابی (۷۵۹ - ۷۵۳ ق)، دولت‌شاه ضمن اشاره به دفع شر مغولان از سر ایرانیان، او را مردی نمازگزار می‌خواند «که گاه گاه خشکی دماغ و جنون او را عارض شدی» (۱۳۳۸: ۳۱۷). فصیح خوافی از تلاش او در آبادانی ملک یاد کرده است (۱۳۳۹: ۶۲۰/۵).

پس از او، حیدر از نوکران خواجه شمس‌الدین علی به حکومت رسید (دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۸). حیدر پس از یک سال و اندی در پی توطئه مشترک نصرالله باشتینی و حسن دامغانی به قتل رسید و نقاره به نام امیر لطف‌الله بن وجیه‌الدین مسعود نواخته شد که او نیز چندان بر سریر حکومت تکیه نزد و به واسطه اختلافاتش با پهلوان حسن دامغانی که مقام اتابکی او را عهده‌دار بود، به قتل رسید (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۶۵/۳).

به دست‌گیری امارت توسط دامغانی زمینه تشدید درگیری میان سربداریه با شیخیه را - که اکنون درویش عزیزمجدی رهبری آن را داشت - فراهم آورد. این اختلافات موجب شکست سپاهیان دامغانی، از سپاهیان طغا تیمور - از مدعیان حکومت

۱. میرخواند (۱۳۳۹: ۶۱۷/۵) به‌رغم روایت تاریخ سربداران به تبعیت از مجمل فصیح و جمهور مورخان او را «خواجه شمس‌الدین علی» می‌نامد.

ایلخانی - شد (فصیح، ۱۳۳۹: ۹۴/۳؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۲۲/۵؛ نیز: دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۹). از سوی دیگر، درویشان به رهبری درویش عزیز توانستند توس را مسخر سازند. درویشان با کمک خواجه نجم‌الدین علی مؤید سبزواری، سبزواری را نیز تصرف کردند و با مرگ پهلوان حسن دامغانی به حکومتش پایان داده شد و خواجه نجم‌الدین یا خواجه علی مؤید امیر سربداران شد (میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۲۵/۵-۶۲۳).

حافظ ابرو درباب خواجه نجم‌الدین علی مؤید آورده است «به حقیقت از حکام سربدار هیچ یک برابر او نبودند و ... گرچه عرصه مملکت خواجه علی مؤید وسعتی زیادت نداشت فاما آن مقدار که تعلق به دیوان او گرفت معمور گردانید» (۱۳۸۰: ۴۵۳/۱؛ دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۲۰).

خواجه علی که منابع صریحاً به شیعه بودن وی تأکید دارند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۴۵۱؛ نیز: میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۲۵/۵)، با هم - یاری گروه درویشان، به سرکردگی درویش عزیز، توانست بر اریکه قدرت دست یابد. با این حال، وی نه تنها جانب گروه درویشان به خصوص درویش عزیز را ننگرفت، بلکه درویش عزیز را به همراه هفتاد تن دیگر به قتل رساند و به آزار درویشان ادامه داد تا جایی که «مقبره شیخ خلیفه و شیخ حسن را خراب کرده و مزبله اهل بازار ساخت» (میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۲۴/۵). در نتیجه همین رفتارها بار دیگر آتش اختلافات داخلی زبانه کشید. درویش رکن‌الدین پیشوای جدید جناح شیخیه با حمایت سازمان درویش توانست خواجه علی را متواری سازد. ولی در نهایت این خواجه علی بود که پس از دو

سال، با بازپس گیری مجدد سبزواری در ۷۸۰ ق، توانست برای همیشه به نفوذ سیاسی طیف شیخیه در ساختار حکومتی سربداران خاتمه دهد. بدین ترتیب، حکومت درویش حسنی با شکست رکن‌الدین خاتمه یافت و منابع پس از آن خبری از او به دست نمی‌دهند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۶۶/۳؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۸۲-۱۸۱). وی در سال‌های پایانی حکومتش با ابراز ارادت به تیمور گورکانی، در یکی از لشکرکشی‌های تیمور به حویزه، کشته شد و در مکانی نامعلوم در سبزواری آرام گرفت و، بدین سان، با مرگش در ۷۸۸ ق پایان حکومت نوپای سربداران را رقم زد (دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۲۱؛ نیز: میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۲۵/۵).

۲. تشکیلات دربار

حافظ ابرو تنها منبعی است که هرچند کوتاه اما مستقیماً صحبت از سر و شکل گرفتن نظم و نظام دیوانی در عهد امیرمسعود پس از غلبه بر طغایمور می‌کند «... کار سربداران بالا گرفت و ایشان را در و درگاه و پایه و دستگاه پیدا شد» (۱۳۸۰: ۱۲۰/۱).

با بررسی آثار اصلی این حکومت آنچه مبرهن است، همانا ابهام در باب مناصب کشوری و لشکری است که در دوران زمامداری خواجه شمس‌الدین علی چشمی، خواجه یحیی کرابی و، در نهایت، خواجه علی مؤید، کم و بیش شکل منسجم‌تری به خود گرفته است (نک: دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۶-۳۲۰؛ نیز: میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۲۵/۵-۶۱۷). با این حال، حتی اگر این دولت دوام بیشتری می‌یافت، باز هم اختلافات درون حاکمیتی، که ناشی از پیوند دو تفکر نامتجانس سیاسی

۲-۱. امیر، سلطان و نایب

در رأس دربار سربداران فرمان‌روا قرار داشت که «امیر» خوانده می‌شد و فروتر از او در مقطعی مقام «نایب» بود (دولتشاه، ۱۳۳۸: ۳۱۵؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۱۵/۵-۶۱۴). براساس آنچه در منابع آمده است، درگاه و دربار حکومت سربداران، به واسطه تعالیم مشایخ و رهبران مذهبی نهضت، از آن زرق و برق و شکوه معمول برخوردار نبود و جمیع ایشان صوف پوش و برک بند بودند و بر سر خوان، پیوسته با فقیر و غنی می‌نشستند و عموماً محافظان خاصی نداشتند. شاید در این بین، وجیه‌الدین مسعود یک استثنا باشد که هفتصد نوکر ترک در اختیار شخص او بودند (میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۱۹/۵-۶۱۵؛ دولتشاه، ۱۳۳۸: ۳۱۴-۳۱۵ و ۳۲۰؛ نیز: گرانوسکی، ۱۳۵۹: ۲۳۰).

اطلاعات منابع نشان می‌دهد که حاکمان سربدار برخی تشریفات سلطنت را اعمال می‌کردند. گاه خود را «سلطان» (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۴۶۴/۱) یا «نایب» (دولتشاه، ۱۳۳۸: ۳۱۵) خطاب کرده، خطبه به نام خود می‌خواندند، سکه ضرب می‌کردند؛ و حتی همچون خواجه شمس‌الدین علی چشمی، خود در دیوان مظالم به حکم می‌پرداختند (دولتشاه، ۱۳۳۸: ۳۲۰-۳۱۳؛ نیز: پطروشفسکی، ۱۳۴۱: ۹۰)؛ و یا همچون سلاطین پیشین برای آنان نقاره می‌زدند. با این حال، به واسطه نفوذ تعالیم شیخ حسن در اقشار مختلف جامعه به عنوان حامیان اصلی این حکومت، و تأثیر چشمگیر دروایش شیخیه در انتخاب شهریاران، امرای سربدار هیچ‌گاه قادر نبودند تشریفات سازمانی خاص زندگی درباری را به وجود آورند. آنچه بیش از هر

و مذهبی با دو رویه و خط مشی متفاوت تندر و مصلحت‌اندیش بود، مانع از تحقق اقدامات و اصلاحات زیربنایی می‌شد. بنابراین بی‌جهت نیست که منابع نیز، چندان به مقوله نظام اداری این حکومت، جز دوران زمامداران فوق‌الذکر، نپرداخته‌اند. البته با آنچه پیش‌تر در باب ساختار دوگانه در حکومت سربداران تبیین شد، کم‌رنگ بودن تشکیلات اداری منظم و منسجم - همانند آنچه از همه حکومت‌های پیش از آنها سراغ داریم^۱ در حکومت سربداران منطقی به نظر می‌رسد و انتظار مواجه شدن با چنین تشکیلاتی را امری واهی جلوه می‌دهد. این دوران حدوداً پنج‌ساله، سرشار از اختلافات درونی، توطئه و قتل سران سربدار از سوی جناح‌های درون حاکمیتی، توأم با حجم‌های متعدد همسایگان متعصب مذهبی بوده، که چندان مجالی برای ایجاد ساختاری منظم و منسجم نمی‌گذاشت؛ و اگر بتوان با نگاهی خوش‌بینانه، دورنمایی از این مقوله را نیز متصور شد، آن هم با پذیرش تحت‌الحمایگی تیمور از سوی خواجه علی مؤید، رنگ باخت (دولتشاه، ۱۳۳۹: ۳۲۱-۳۱۱؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۲۵/۵-۶۲۰؛ نیز: یزدی، ۱۳۸۷: ۵۰۳/۱).

از اشارات منابع چنین برمی‌آید که هرچند سربداران دولتی مستعجل داشتند، اما ظاهراً از نوعی نظم و نظام دیوانی به جا مانده از گذشته، برای رتق و فتق اداره امور قلمرو بهره‌مند بودند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۲۰/۱).

۱. برای نمونه نگاه کنید به: برخی آثار لمبتن از جمله *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران و یا ساختار نظام اداری ایران در مجموعه تاریخ ایران کمبریج، دیوانسالاری در عهد سلجوقی اثر کارلا کلوزنر، وزارت در عهد سلجوقیان بزرگ از عباس اقبال، سازمان اداری خوارزمشاهیان اثر هوشنگ خسروبیگی، ساخت دولت در ایران از غلامرضا انصاف پور، و ...*

نه این رویه که میراثی از حاکمیت موروثی سلاطین سلجوقی بود (کلوزنر، ۱۳۶۳: ۳۲)، با باورهای جناح شیخیه که نفوذ بسیاری در درگاه و شخص فرمانروای سربداری داشتند، هم‌سان بود (نک: ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۱/۶۴؛ نیز: حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۸۱-۸۰ و ۴۲۱).

۲-۳. منهی

منهیان از دیگر مناصب مرتبط با درگاه و زیر نظر شخص امیر بودند. ظاهراً براساس آنچه که میر خواند در باب منهیان زمان خواجه شمس‌الدین علی آورده است «در هر ولایت منهیان داشت که هر امری که حادث شدی از کلی و جزئی به سمع او رساندی» (میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۰۶/۵، ۶۱۸-۶۲۳)، می‌توان وظایف ایشان همچون مشرف- رئیس دیوان اشراف - در عهد غزنویان دانست که به عنوان عامل مخفی دستگاه جاسوسی عمل می‌کردند نه به مانند مشرفان عهد سلجوقی یا خوارزمشاهی که مأموران تشکیلات مالی بودند (کلوزنر، ۱۳۶۳: ۲۹؛ خسرویگی، ۱۳۸۸: ۲۱۷).

۳. تشکیلات دیوانی حکومت سربداران

تقریباً اکثر منابع در باب اوضاع و احوال مناصب اداری و شرح وظایف مناصب دیوانی در حکومت سربداران، به اشاراتی کوتاه و بعضاً حتی در حد نام افراد بسنده کرده‌اند که به ناچار باید به کمک قرائن و شواهد، تصویری کلی از مناصب دیوانی ارائه کرد. با توجه به ذکر مناصبی چون وزیر، سپهسالار، نایب و مستوفی می‌توان دریافت که دولت سربداران نیز کم و بیش از یک نظام دیوانی هر چند محدود بهره‌مند

چیزی مشهود است، نفوذ چشمگیر طیف دراویش شیخیه با تمایلات مساوات‌طلبانه شدید در تمام دوران سربداران بود (میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۱۸/۵-۶۱۷؛ نیز: دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۶).

۲-۲. اتابک

هر چند منابع به نسبت سایر بخش‌های نظام اداری، توجه بیشتری را به درگاه معطوف داشته‌اند، اما داده‌های ما در باب مناصب درگاه محدود به شناسایی دو منصب «اتابک» و «منهی» است، با این حال گردش امور دربار همچون گذشته متکی به تعدادی کارکنان اداری و خدماتی بوده که در حوزه محدودتری نسبت به گذشته، امور دربار را به انجام می‌رسانده‌اند.

از اتابک فقط با چند نام آشنایی داریم. از جمله نصر... باشتینی و پهلوان حسن دامغانی از این اتابکان هستند که به گفته دولت‌شاه هر دو اتابک خواجه لطف‌الله - فرزند وجیه‌الدین - بودند (دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۸؛ تتوی - قزوینی، ۱۳۸۲: ۴۶۱۳/۷؛ نیز: میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۲۱/۵). اگر بپذیریم که امیر مسعود روزی به دنبال موروثی کردن حکومتش درخراسان بود، این آرزویش با به حکومت رسیدن فرزندش لطف... در ۷۶۱ ق محقق شد (دولت‌شاه، ۱۳۳۹: ۳۱۸؛ نیز: غفاری، ۱۴۱۴ق: ۳۰۱). اما به واسطه حسن دامغانی - اتابک لطف... - از صحنه روزگار حذف شد (دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۹-۳۱۸؛ نیز: میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۲۲/۵). پس از این اتفاق، دیگر منصب اتابکی از ساختار اداری سربداران محو شد؛ زیرا نه در منابع دیگر ذکری از منصب اتابکی به میان آمده است و

بوده است.

در میان منابع، حافظ ابرو در ذکر نتایج پیروزی درخشان امیرمسعود برعلی گاون - برادر طغا تیمور- و نیز در توصیف اقدامات خواجه علی مؤید، آشکارا به وجود نظام دیوانی اشاره می‌کند (۱۳۸۰: ۱/۱۲۰ و ۴۵۳). دولت‌شاه نیز در ذیل شرح احوال امیر شاهی سبزواری، بر وجود دفاتر دیوانی سربداران صحه گذاشته است (۱۳۳۸: ۴۸۱). منابع دیگر همچون تاریخ الفی نیز به طور غیرمستقیم به وجود مقامات دیوانی در دولت سربداران اشاره دارند (تتوی- قزوینی، ۱۳۸۲: ۷/ ۴۵۸۱).

بنابراین، در اینکه سربداران از نظام دیوانی برای اداره امور بهره‌مند بودند شکی نیست، اما با توجه به کم‌رنگ شدن بسیاری از نظم و نظام‌های دیوانی ایلخانان پس از غازان خان، از یک سو (نک: اشپولر، ۱۳۷۴: ۳۳۳) و اشارات سطحی منابع به ساختار اداری سربداران و نبود سندی از قانونی مدون در قلمرو ایشان (نک: حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۲۲۰- ۲۲۸)، ارائه تصویری دقیق از جزئیات مناصب دیوانی دولت سربداران امری دشوار است.

۱-۳. وزارت

خوشبختانه منابع هر چند مختصر، به شخصیت‌هایی اشاره می‌کنند که حکایت از وجود منصب وزارت در دولت سربداران دارد اما هیچ اشاره‌ای به حدود اختیارات و وظایف آنان در این ساختار دوگانه ندارند. براساس شواهد و قراین، قاعدتاً در ساختاری که امیر و نوکر بر سر یک سفره می‌نشستند و مردم عادی هم‌نشین فرمان‌روایان بودند،

تصور نظام دیوانی قدرتمند و با نفوذ و تحت نظارت شخص وزیر، قدری خیال-پردازانه به نظر می‌رسد، اما می‌توان به استناد همان اشارات کوتاه منابع این دوره، به برخی از وزیران سربداری از وجود نظام دیوانی در ساختار اداری یقین حاصل کرد.

با این حال قدرت و نفوذ منصب وزارت در حکومت مستعجل سربداران را نایستی با دوران طلایی آن در عهد سلجوقیان و یا حتی ایلخانان مقایسه کرد. قطعاً اگر این دیوان به گستردگی گذشته می‌بود، نمی‌بایست تا این حد مورد بی‌مهری مورخان این دوره قرار گیرد؛ تا بدانجا که حتی نام یک وزیر ایشان در کتاب *دستورالوزرا* نیامده است (خواندمیر، ۱۳۵۵: ۴۶۷). به همین دلیل اطلاعات ما از این منصب غالباً در حد چند اسم است. دولت‌شاه در تذکره خود (۱۳۳۸: ۴۸۱ و ۵۲۳)، در ذیل توصیف شرف‌الدین رضا نورا.. و امیر شاهی سبزواری، اشاره دارد که آبا و اجداد ایشان در عهد خواجه علی مؤید، وزیر بودند. همچنین، به استناد گفته دولت‌شاه می‌دانیم که خواجه علی مؤید آخرین حکمران سربداران- (۱۳۳۸: ۳۲۱؛ نیز: خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/ ۴۳۸) خواجه یونس سمنانی، وزیر پهلوان حسن دامغانی را به جرم شراکت در قتل لطف‌ا... بن وجیه‌الدین مسعود بر دار کرد (۱۳۳۸: ۳۲۰؛ نیز: میرخواند، ۱۳۳۹: ۵/ ۶۲۳). همچنین، اشارتی در باب محمدرضا یا محمودرضا نامی که خواجه علی مؤید قول «وزارت سربداران» را بدو داده بود، آمده است که نتیجه‌اش بر ما معلوم نیست (نک: میرخواند، ۱۳۳۹: ۵/ ۶۲۳؛ نیز: خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/ ۳۶۵).

۳-۲. امور مالی و استیفا

بیشترین اطلاعات ما از تشکیلات دیوانی و اداری سربداران معطوف به امور مالی و نظامی است؛ زیرا استمرار حکومت در ابتدا متکی به وجود سازوکارهای مناسب تأمین منابع مالی حکومت و سپاه و نیز وجود سپاهی توانمند برای حفظ حکومت بود. امرای سربدار، همچون دیگر فرمان‌روایان، به ضرب سکه اقدام می‌کردند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۴۵۱). ضرورت ضرب سکه، وجود ضراب‌خانه‌ها و سازوکارهای مرتبط با آن را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخته است. منابع ما را از وجود ضراب‌خانه‌ها در حکومت سربداران مطمئن ساخته‌اند. آنچه به روشنی از منابع تاریخی و سکه‌ها به دست می‌آید، وجود ضراب‌خانه‌ها در شهرهای سبزووار، نیشابور، اسفراین، جاجرم، سمنان و، همچنین، دامغان، استرآباد و طوس است (نک: اسمیت، ۱۳۶۱: ۲۱۲؛ نیز: کلاویخو، ۱۳۴۴: ۱۹۱-۱۷۴). به همین لحاظ به صورت طبیعی می‌بایست گروهی کارکنان ضرابخانه در این حکومت به کار مشغول بوده باشند.

براساس گزارش‌های موجود از وجود خزانه مالی در حکومت سربداران اطمینان داریم. به نوشته میرخواند پس از مرگ وجیه‌الدین مسعود، محمد آیمور از نوکران امین و نزدیک به وجیه‌الدین که در نبود او به رتق و فتق امور گماشته شده بود، به محض اطلاع از مرگ وجیه‌الدین «در خزینه بگشاد و سربداران را عطایا داد و ... در حکومتش رونقی تمام پیدا شد» (میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۱۵-۶۱۴). پس از او دولت‌شاه نیز می‌گوید که خواجه شمس‌الدین علی وضع خزانه را بهبود بخشید و رسم برات نوشتن به خزانه‌داری‌های محل را که نتیجه آن، فشار به

رعایای بینوا بود، به کلی ملغی کرد و حقوق و رسوم مردم را «نقد شمردی و دادی» (۱۳۳۸: ۳۱۶؛ نیز: میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۱۵/۵).

این گزارش‌ها، همچنین، وجود سازوکارهای گردآوری مالیات‌ها را در حکومت سربداران یادآور می‌شود. حافظ ابرو در باب خواجه نجم‌الدین علی مؤید آورده است «به حقیقت از حکام سربدار هیچ یک برابر او نبودند ... گرچه عرصه مملکت خواجه علی مؤید وسعتی زیادت نداشت فامّا آن مقدار که تعلق به دیوان او گرفت معمور گردانید و متوطنان و اهالی سبزووار با توابع و لواحق در زمان دولت او مرفّه به فراغ بال و حال روزگار می‌گذرانیدند» (۱۳۸۰: ۱/۴۵۳).

اداره امور مالی نیز، همچون گذشته، بر عهده مأموران ارشد مالی بود. در این میان مرعشی مستقیماً به مقام مستوفی اشاره دارد: «نیک روز سمنانی که مستوفی امیر مسعود بود» (مرعشی، ۱۳۴۵: ۴۴؛ نیز: خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۳۶۲). محتملاً در حکومت سربداران نیز همچون حکومت‌های پیشین، مستوفی عهده‌دار محاسبات عایدات قلمرو محدود سربداران بوده است.

در کنار مقام مستوفی از برخی دیگر از مناصب مالی و مالیاتی اطلاع داریم. مستوفی در زیر مجموعه خود از مناصب «تمغاجی» و «عامل» نیز بهره‌مند بود (نک: حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۱/۱؛ نیز: دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۶). از این حیث که در شرح وظایف تمغاجی اخذ مالیات از تجار، پیشه‌وران و صنعتگران شهری و روستایی آمده است (پطروشفسکی، ۱۳۵۵: ۷۴۲/۲) می‌توان آن را در ذیل کارمندان مستوفی قرار داد. «تمغا» مالیاتی بود

مختص شهرنشینان و تمغاچی مباشر آن بود (نک: شمس شریک، ۱۳۵۷: ۱۰۰ - ۹۶؛ نیز: تتوی - قزوینی، ۱۳۸۲: ۴۵۸۱/۷). همچنین، در منابع، به کشته شدن «خواجه شمس‌الدین علی» چشمی توسط تمغاچی خود - حیدر قصاب - اشاره شده است (میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۱۹-۶۱۸؛ نیز: خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۶۳/۳).

از امور مالی سپاه نیز داده‌های پراکنده متعددی در دست داریم. بدون شک امور اداری و مالی سپاه در اختیار یک بخش یا دیوان قرار داشته است. با این حال از کم و کیف این بخش اطلاعات متقنی در دست نیست. تا پیش از حمله مغول در تشکیلات اداری حکومت‌های ایرانی، دیوانی تحت عنوان دیوان عرض امور پشتیبانی و اداری و مالی سپاه را انجام می‌داد (خسروبیگی و فرخی، ۱۳۹۰: ۱۲۷-۱۱۱؛ نیز: خسروبیگی، ۱۳۸۸: ۱۹۷-۱۹۴). در دوره حکومت ایلخانان این امور در اختیار امرای نظامی مغول قرار گرفت و دیوان عرض منسوخ شد (جوینی، ۱۳۸۵: ۲۳/۱-۲۲). ولی به‌رغم وجود وظایف مربوط به دیوان عرض در حکومت سربداران، بخش متکفل این وظایف را نمی‌شناسیم.

منابع در باب کمیت و مواجب سپاه سربداران و چگونگی پرداخت مواجب سپاهیان، اشاراتی به اجمال دارند. مرعشی در ذیل شرح جنگ‌های مسعود، آماری از تجهیزات او را ارائه می‌دهد که شامل چهارده هزار اسب، ششصد سر شتر و چهارصد سر قاطر می‌شد (مرعشی، ۱۳۴۵: ۴۴؛ نیز: خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۶۲/۳).

در باب هزینه کرد فرمانروایان سربدار در امورات سپاه آمده است «هرچه از مال مملکت او حاصل می‌شد مجموع به

اسفاهیان خود می‌داد. به حقیقت از حکام سربدار هیچ یک برابر او نبودند» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴۵۳/۱). این سیاست امیر وجیه‌الدین در پرداخت مرسوم یا علوفه به سپاهیان، در زمان خواجه شمس‌الدین علی به تعداد هیجده هزار نفر، آن هم نه برات بلکه به نقد، و در دوران خواجه یحیی کرابی، بیست و دوهزار سپاهی را شامل شد (دولت‌شاه، ۱۳۸۸: ۳۱۷-۳۱۴؛ میرک منشی، ۱۳۸۵: ۳۵۴؛ نیز: لمبتن، ۱۳۷۲: ۴۰۱-۳۹۲).

۴. سپاه سربداران

در ساختار حکومتی سربداران، سپاه بالاترین جایگاه را دارا بود تا بدان حد که فرمان-روایان سربدار همگی از این قشر برخاستند و یا مورد حمایت جدی ایشان بودند. در این میان، دوره عزیز مجدی و رکن‌الدین از جناح شیخیه، که توانستند در رأس ساختار سیاسی سربداران نیز قرار گیرند، یک استثناء است (دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۲۰؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۲۴/۵؛ نیز: زمچی اسفزاری، ۱۳۳۸: ۳۳/۲-۳۱).

۴-۱. ترکیب سپاه

در باب چگونگی تشکیل هسته‌های اولیه سپاه سربداران و سیر تکاملی آن، منابع اشارات متفاوتی دارند. در این مقوله نیز، از اساس در ابتدا با ساختاری دوگانه مواجهیم که پس از پیوستن شیخ حسن از ساختاری متحد برخوردار شدند. شاید بتوان گفت که ابن بطوطه، نسبت به سایر مورخان، توصیف سردرگمی از گروه‌های سربدار ارائه می‌دهد که باید آن را، ناشی از همین دوگانگی ساختاری اولیه دانست. ظاهراً او با دو طیف نامتجانس در دو مقطع یا مکان متفاوت، که

توان در آن، چگونگی تشکیل سازمان نظامی مخفی شیخ حسن را دریافت که برای تبلیغ نظریات اجتماعی و سیاسی خود، مدت سه سال به عراق و خراسان و بلخ و ترمذ و کرمان و هرات و قهستان سفر کرد و به گفته شیخ در آن مدت «خلق بسیار بدین ضعیف روی آوردند» (۱۳۸۰: ۱/ ۸۷-۸۵).

ابن بطوطه ساختار هسته اولیه سپاه مسعود را چنین توصیف می‌کند «در خراسان دو تن بودند یکی مسعود و دیگری محمد نام؛ اینان پنج تن هوادار داشتند، نخست آن هفت تن با هم متحد شدند، به زودی جمع کثیری از اهل شر و فساد به سوی آنان رفتند و شماره‌شان زیاد شد و... لشکریانی بسیج کردند و سوارگانی فراهم آوردند و آن گاه مسعود سردسته آنان خود را سلطان خواند. بردگان همه نواحی از پیش خواجگان خود می‌گریختند و به جمع آنان می‌پیوستند، صاحب اسب و خواسته می‌شد و اگر شجاعتی از خود نشان می‌داد به فرماندهی دسته‌ای منصوب می‌گردید... کارش بالا گرفت» (۱۳۷۶: ۱/ ۶۶۴؛ نیز: حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/ ۸۰). حافظ ابرو نیز که بیشتر مطالبش را از کتاب *تاریخ سربداران* آورده است، هسته اولیه سپاه مسعود و ظهور جماعت سربداران را به برادر عبدالرزاق، پسر خواجه فضل‌الله نسبت می‌دهد (۱۳۸۰: ۱/ ۸۰-۸۱). دولت‌شاه نیز در باب تعداد اولین قشون عبدالرزاق، روایت متفاوتی از ابن بطوطه دارد (۱۳۳۸: ۳۱۲).

نیروی نظامی سربداران، صرفاً از دستجات جنگی امیران و مالکان و نوکران ایشان (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/ ۸۰؛ دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۴-۳۱۵) مرکب نبود، بلکه از پیشه-وران شهری، خرده‌مالکین و روستاییانی - که

در خط مشی نیز متفاوت عمل می‌کردند روبه‌رو بود، زیرا در جایی ایشان را افرادی زورآزمای و مشهور، که در عراق شطّار، در خراسان سربداران نامیده می‌شوند معرفی می‌کند که «... بنای فساد و راهزنی گذاشتند» (۱۳۷۶: ۱/ ۶۶۴). در توصیفی دیگر آورده: «...آیین عدالت چنان در قلمرو آنان رونق گرفت که سکه‌های طلا و نقره در اردوگاه ایشان روی خاک می‌ریخت و تا صاحب آن پیدا نمی‌شد کسی دست به سوی آن دراز نمی‌کرد» (همان)؛ که قاعدتاً می‌بایست در باب سازمان دراویش شیخ حسن و یا در باب سپاه متحد سربدارایه و شیخیه در عهد وجیه‌الدین مسعود، بیان شده باشد.

حافظ ابرو اشاره به نیروی نظامی مخفی وابسته به شیخ حسن دارد که عبدالرزاق سمرقندی، بدون آنکه نامی از او ببرد، عیناً آن را در *مطلع سعدین* خود نقل می‌کند «... و او [شیخ حسن] هرکس را که دعوت قبول می‌کرد اسامی ایشان ثبت می‌گردانید و می‌گفت: حالا وقت اخفاست و وعده می‌داد که هرگاه اشارت شیخ شود و وقت ظهور رسد می‌باید که آلت حرب بر خود راست کرده و مستعد کارزار گشته، موقوف اشارت باشند» (۱۳۸۰: ۱/ ۸۰؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱/ ۱۷۵). در *زبدة التواریخ* حافظ ابرو و برخی دیگر از منابع، عیناً متن مکتوب شیخ حسن^۱ به محمد بیک جانی قربان آمده است که می-

۱. این مکتوب را شیخ حسن در پاسخ به نامه تفرقه‌افکنانه محمد بیک جانی قربان نوشته که اصل آن به دست ما رسیده است که در باب سیر چگونگی رسیدن شیخ حسن جوری به رهبری معنوی سربداران و همچنین سیاست او در قبال حاکمان سنی اقتدارطلب رقیب همچون طغا تیمور و محمد بیک جانی قربان موثق‌ترین سند محسوب می‌شود (نک: حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/ ۹۰-۸۵؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۱۳/۵-۶۰۹؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۷۰-۱۶۹؛ نیز: سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۸۴-۱۷۹).

به زعم پطروشفسکی (۱۳۴۱: ۹۲) به خاطر منافع اجتماعی خویش در برابر استثمار حاکمان مغول و زمین‌داران بزرگ محلی به نهضت پیوسته بودند- تشکیل می‌شد. این امر، از یک سو باعث شور و هیجان وصف ناپذیر قشون سرداران نسبت به سایر قوای آن دوران و جنگ‌آوری خاص ایشان می‌گردید (دولت‌شاه: ۳۱۴؛ میرک منشی: ۳۵۳؛ نیز: غفاری: ۹۸) و، از سوی دیگر، همین ترکیب به ظاهر فرودستان بی مقدار، موجب دست کم شمردن ایشان از سوی حریفانی چون طغا تیمور می‌شد که آنها را «مشتی روستایی» خطاب می‌کرد و در نهایت شکست سختی را پذیرا شد (میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۱۴/۵-۶۱۳؛ ۶۱۹؛ دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۴ و ۳۱۷-۳۱۶).

۴-۲. تجهیزات و شیوه‌های رزم سپاه

در باب انواع اسلحه، کیفیت و یا شیوه‌های احتمالی نبرد سپاه سرداران، تقریباً هیچ‌کدام از منابع، حتی اشاره‌ای غیرمستقیم نیز ندارند. سرداران همچون سپاهیان حکومت‌های معاصر خود، از ابزار و ادواتی چون تیر و کمان، خنجر، شمشیر، تبرزین و احتمالاً زره-های آهنین بهره‌مند بودند (تتوی-قزوینی، ۱۳۸۲: ۴۵۸۱/۷؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۴۱-۱۳۹؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۵۷/۳). در جایی نیز اشاره به شیوه‌ای خاص در میان سواران لشکر دارد که منظور استفاده از سواره نظام مکمل دواسبه است (دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۹). اما منابع، به‌رغم پیروزی‌های چشمگیر سرداران در نبردهای متعدد، هیچ اشاره‌ای از حیث نوع تاکتیک یا ادوات محاصره و تصرف قلاع و سایر شیوه‌های جنگی ایشان ندارند؛ لذا صرفاً با توجه به قراین موجود رمز اصلی

موفقیت سپاه سرداران، تکیه بر سواره نظام و شیوه جنگ نامنظم بوده؛ چراکه آنان به واسطه قلت نفرات و ادوات، در صورتی می‌توانستند بر خصم پرشمار فائق آیند که از نبرد مستقیم و منظم دوری کرده و با کمین، حرکت در شب، اختفا در روز، تجمع تمام توان عملیاتی همراه با تقویت نیروی ایمان مذهبی سازمان‌دهی در اویش شیخ حسن با حملاتی پراکنده و متعدد به خصم، آنها را به دسته‌های متفرقی بدل کنند تا بتوانند به واسطه نفرات کاری خود، ضربات نهایی را بر آنها وارد آورند (مرعشی، ۱۳۴۵: ۴۳ و ۱۶۶؛ حافظ ابرو: ۱۳۸۰: ۸۴/۱).

یکی از مواردی که در منابع در باب اهداف جنگی سرداران مطرح می‌شود بحث نیات مذهبی آنان در دفع کفر و گسترش عقاید شیعی در خراسان است که بیشترین اشارات مربوط به جنگ‌های ملک معزالدین حسین و غیاث‌الدین آل کورت سنی مذهب با سرداران است (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/ ۶۸۲؛ نیز: فصیح، ۱۳۳۹: ۶۳/۳).

۴-۳. مناصب سپاه

در باب مناصب و مراتب سپاه سرداران، می‌توان، براساس داده‌ها، به ترتیب در رأس «امیر»، «سپه سالار» و «امیر هزاره» و به احتمال قطع به یقین امیران صده و دهه را نام برد که شرح آن در ذیل به اجمال می‌آید. در تمامی منابع به فرمان‌روایان سردار اصطلاح «امیر» و بعضاً «سردار» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۱/۱-۸۲ و ۸۴؛ دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۲۰) اطلاق شده است که مشهورترین ایشان «وجیه-الدین» مسعود می‌باشد (دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۵). از منابع چنین بر می‌آید که سپهسالار به

جای دارند، از آن جمله می‌توان به «نوکر» و «کوتوال» اشاره کرد. حافظ ابرو، در پی تأثیرات اولیه اتحاد امیر مسعود و شیخ حسن می‌گوید: «نوکران سپاهی جلد برایشان جمع شد» (۱۳۸۰: ۱/ ۹۰-۸۹). در باب لفظ «نوکر» می‌خواند در توصیف خصال یحیی کرابی (۱۳۳۹: ۵/ ۶۱۹) آورده «...نوکران و ملازمان او مجموع صوف پوش و برک بند بودند و...». منصب «کوتوال» به مفهوم فرمانده نظامی قلعه (قلعه بان) نیز در زمان سرداران در همان معنی استفاده می‌شد (می‌خواند، ۱۳۳۹: ۶۰۸/۵ و ۶۲۲).

۵. تشکیلات اداری ایالات و شهرها

کارکرد تشکیلات اداری تنها معطوف به مرکز حکومت سرداران نبوده است. عناصر و زیرمجموعه‌های این تشکیلات، همچون گذشته، در ایالات، شهرها و روستاها گسترده شده بود. پیش از شناخت نظام ایالات در حکومت سرداران ضرورت دارد بستر جغرافیایی آن و قلمرو حکومت سرداران شناسایی شود.

۱-۵. حوزه جغرافیایی

در باب حیطه جغرافیای حاکمیتی سرداران، منابع به صورت حدودی و مقطعی اطلاعات زیادی ارائه می‌کنند؛ اما اشاره منظمی به روند گسترش تا اضمحلال نمی‌شود و صرفاً صحبت از دست به دست شدن شهرها در دوران حاکمان سردار در تقابل با حکومت-های رقیب آنان شده است (حافظ ابرو، ۱۳۱۷: ۶۱-۱۳۲؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۳۶۶؛ می‌خواند، ۱۳۳۹: ۵/ ۶۱۲-۶۱۳). حافظ ابرو (۱۳۸۰: ۱/ ۸۴) تلویحاً اشاره دارد که سرداران در عهد عبدالرزاق، فقط بر بیهق تسلط یافتند و در زمان

عنوان فرمانده کل سپاه، در ساختار نظامی سرداران سکوی پرتابی بوده است برای مقام امیری یا به دیگر سخن همان فرمانروایی. چراکه بدون استثنا هر دو شخصیتی که منابع به عنوان سپهسالار یاد کرده‌اند، در حکومت سرداران به فرمانروایی رسیدند (دولتشاه، ۱۳۳۸: ۳۱۷). دولت‌شاه در جایی دیگر (۱۳۳۸: ۳۱۸) نیز به مقام سپهسالاری در میان سرداران اشاره دارد.

منابع درباب دیگر مناصب نظامی و یا نوع مراتب آنها، تقریباً به جز چند کلمه همچون امیر هزاره - که هم قبل و هم بعد از سرداران از آن نام برده‌اند (نک: شمس شریک، ۱۳۵۷: ۳۸؛ حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۲۲۸-۲۳۰)، سرهنگ (می‌خواند، ۱۳۳۹: ۵/ ۶۱۹؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/ ۳۶۴) و سردار (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/ ۸۱، ۸۲، ۸۴؛ دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۲۰)، آن هم در لابه‌لای ذکر حوادث سیاسی، هیچ اطلاعی به دست نمی‌دهند و بر ما چگونگی سلسله مراتب لشکری و یا وظایف و حیطه اختیارات دقیق مناصب آشکار نیست؛ اینکه سردار با سرهنگ و یا امیر هزاره چه تفاوتی داشتند و کدام یک در مرتبه‌ای بالاتر بودند. در مجموع چنین به نظر می‌رسد که براساس همان تقسیمات دوران ایلخانی و یا آنچه در تزوکیات تیموری آمده است، امیر هزاره (رهبر گروه هزار نفری) پس از سپهسالار، بالاترین مقام امور نظامی بوده که خیانت یکی از ایشان به مسعود در جنگ مازندران، موجبات از هم گسیختگی سپاه و، در نهایت، منهزم شدن مسعود و سپاهیان را فراهم آورد (مرعشی، ۱۳۴۵: ۴۳).

برخی اصطلاحات دیگر نیز در منابع آمده است که در پایین‌ترین مراتب امور لشکری

مسعود به طور مشخص توانستند بر نیشابور هم مسلط شوند و آن را ضمیمه قلمرو خویش کنند؛ اما به تسلط بر طوس یا مشهد اشاره‌ای نمی‌کنند. اما دولت‌شاه به تصرف جوین، اسفراین، جاجرم و بیار و خجند توسط عبدالرزاق اشاره دارد (۱۳۳۸: ۳۱۳؛ نیز: لسترنج، ۱۳۳۷: ۳۹۱). دولت‌شاه در باب توسعه قلمرو مسعود ضمن صحنه گذاشتن بر گفته‌های حافظ ابرو به تصرف جام پس از پیروزی بر ارغون‌شاه جانی قربان و بسط قلمرو مسعود تا دامغان، خوشان و ترشیز اشاره می‌کند (۱۳۳۸: ۳۱۴-۳۱۵). مرعشی نیز ضمن بیان شرحی مبسوط از گسترش قلمرو سربداران به سوی مازندران در زمان مسعود، به فتح استرآباد، جرجان و قومس اشاره دارد (۱۳۴۵: ۴۱-۴۴؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۷/۳-۳۶۶).

به گفته میرخواند (۱۳۳۹: ۶۱۸/۵)، در زمان شمس‌الدین علی نیز، شهر دامغان همچنان تحت حاکمیت سربداران بود. در دوران زمامداری یحیی کرابی با کشته شدن آخرین ایلخان خود خوانده مغول طغا تیمور خان-طوس از اعقاب ارغون‌شاه گرفته شد و از جام تا دامغان تحت حاکمیت او بود (دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۷). در عهد حکومت پهلوان حسن دامغانی نیز استرآباد به قلمرو امیر ولی از اعقاب طغا تیمور ضمیمه شد و طوس را هم امرای جانی قربان تصاحب کردند. اما خواجه علی مؤید در دوران اقتدار خود، پیش از آنکه به حوض ذلت افتد، ترشیز، قهستان و طبس گیلکی را ضمیمه حاکمیت سربداران کرده بود و از دامغان تا سرخس را در اختیار داشت (دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۲۰-۳۱۹). ابن بطوطه نیز به گسترش قلمرو سربداران در شرق و تصرف سبزوار، نیشابور، سرخس، طوس و مشهد و جام اشاره

دارد (۱۳۷۶: ۱/۴۶۵-۴۶۴).

علاوه بر آنچه منابع درباب جغرافیای سیاسی سربداران ارائه کرده‌اند، مطالعات سکه‌شناسی نیز اطلاعات ذی‌قیمتی را در اختیار ما قرار می‌دهند که با بررسی سکه‌های دوران سربداران می‌توان پی به شهرهای تحت تسلط آنان و یا حتی مدت این تسلط نیز پی برد که البته آن نیز با دشواری‌های خاص خود همراه است (دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۷؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۵/۵۹۷؛ اسمیت، ۱۳۶۱: ۱۶۶).

۲-۵. مناصب اداری شهرها و ایالات

تشکیلات اداری ایالات و شهرهای متصرفی، بر دو منصب «کلو» و «نقیب» استوار بود. گرچه محتملاً مقام حاکم نیز وجود داشته است. سربداران لفظ «کلو» را برای رئیس پیشه‌وران به کار می‌بردند، که ابن بطوطه در سفرنامه خود بر وجود منصب کلو در شهرهای ایران صحنه گذاشته است (۱۳۷۶: ۲۴۷/۱؛ حافظ ابرو، ۱۳۷۸: ۲/۲۰۷). با توجه به حضور پر رنگ پیشه‌وران در بدنه نهضت سربداران که حافظ ابرو (۱۳۸۰: ۸۰/۱) بر آن تأکید دارد «میریدان او [شیخ حسن جوری] اکثر صاحب حرفه باشند»، می‌توان منصب «کلو» را به نوعی رابط واقعی حکومت با مردم دانست. ظاهراً این منصب را حداقل در شهرها باید استمرار منصب «رئیس» در دوره‌های پیش از مغول‌ها دانست (خسروبیگی، ۱۳۸۸: ۲۵۹). همچنین به واسطه نقش پیشه‌وران در شکل‌گیری حکومت سربداران صاحبان این مقام در حکومت سربداران از نفوذ برخوردار بوده‌اند. دولت‌شاه و میرخواند به فرمان‌روایی کلو اسفندیار، به استصواب خواجه شمس‌الدین علی، اشاره

جدید قدرت و دست به دست شدن شهرها در قلمرو سرداران، جملگی از پیامدهای مخرب و ویرانگر عدم تمرکز قدرت در یک نهاد سیاسی یا مذهبی بود. هر نوع اصلاحاتی نیز که صورت پذیرفت، با توجه به تمرکز قدرت اجرایی در جناح لشکری سرداران، و نبود دیوان‌سالاری و تشکیلات کشوری توانمند، مسکنی بود مقطعی که عملاً تحول با ثباتی را رقم نمی‌زد.

در این حکومت، شیخ حسن و مریدانش نیز توفیق چندانی نداشتند. شیخیه با ورود خود به عرصه قدرت دنیایی، آخرین اعتبار خود را به عنوان رؤسای معنوی خراسان کمرنگ ساختند. با این کار بهانه‌ای دادند به دست فرمان‌روایانی چون خواجه علی مؤید، که حتی به مزار بانیان معنوی نهضت نیز حرمتی نهند.

نهاد سیاست هم در این منازعات بی پایان بی نصیب نماند و به واسطه آنکه همواره زیر سایه معنوی شیخیه، که پیوند عمیقی با آحاد جامعه داشتند، تضعیف شد و نهایتاً خراسان را چونان تحفه‌ای تقدیم تیمور می‌کنند. در این بین آنچه می‌توانست توازن قوا را محقق سازد، همانا وجود نظام اداری کارآمدی بود که اگر تعریف روشنی از حد و حدود مناصب و مقامات وجود می‌داشت، می‌توانست با کنترل سرداران، از یک سو، و وابستگان به نهاد مذهبی، از سوی دیگر، از افراط و تفریط‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی مذهبی ممانعت به عمل آورد. تشکیلات اداری سپاه سرداران زودتر از بخش‌های اداری دیگر سامان یافت و همراه با توسعه تدریجی حکومت، بر تشکیلات آن افزوده گشت.

دارند که پس از قتل محمد آیمور، یک سال و یک ماه بر مسند قدرت نشست و چون جانب هیچ یک از جناح‌های درویشان و سرهنگان را نگرفت، به قتل رسید (دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۵؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۱۷/۵-۶۱۶).

منصب دیگری که منابع از تشکیلات اداری ایالات در دوره سرداران یاد کرده‌اند منصب «نقیب» است، بی آنکه در باب حدود اختیاراتش سخنی به میان آید. احتمالاً نقیب همان رؤسای گروه‌های اجتماعی، به خصوص شیعیان، بوده است. در *روضه الصفا* اشاره دارد که نقیب سبزواری صرفاً چون از نسل حجاج ثقفی بود، در دوران زمامداری خواجه شمس‌الدین علی که شیعی متعصبی بود، مسموم و به قتل رسید (میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۱۸/۵). ظاهراً نقیب همان وظایف دوره‌های پیشین را بر عهده داشت. حفظ حرمت سادات و نسب آنان، نظارت بر تأمین ارزاق و معیشت آنان از جمله وظایف نقیب سادات در دوره‌های پیشین بود (خسرویگی، ۱۳۸۸: ۲۵۴).

بحث و نتیجه‌گیری

بنای نهاد دوگانه قدرت و تقسیم بدنه آن نیز به دو بخش سرهنگان سردار و دراویش شیخیه در حکومت سرداران، خود بزرگ‌ترین مانع ثبات و بقای آنان در دوران فترت - از اضمحلال ایلخانان تا ظهور تیمور - بود. سرداران هیچ‌گاه، حتی تا آخرین روزهای عمر این حکومت، در نیافتند که هرگز دو ملک در یک ملک نگنجند.

منازعات سیاسی پایان ناپذیر، مشکلات دیوانی و تشکیلاتی و شکل‌گیری مراکز

سربداران در همان حرکت آغازین خود تلاش کردند از تشکیلات اداری موجود در شهرهای متصرفی برای اداره امور حکومت خود بهره گیرند. با این حال، متناسب با وجوه متمایز حکومت خود، برخی عناصر اداری نقش مؤثرتری یافتند. ظاهراً منصب «کلو» از جمله این موارد بود. با توسعه قدرت سیاسی و قلمرو متصرفی، این تشکیلات گسترش بیشتری یافت.

گرچه دربار امرای سربدار سامان یافت؛ اما خصلت بانیان این حکومت در آغاز مانع گسترش دربار هم پایه حکومت‌های معاصرشان شد. با اتکا به وجود سازوکارهای جمع‌آوری مالیات در قلمرو متصرفی و نیاز سربداران به کسب درآمد برای اداره حکومت، بخش‌های مالی نیز بسیار زود سامان یافت. وجود منصب مستوفی نشان دهنده استمرار همان سازوکارهای متداول حکومت‌های ایرانی پیش از آنان است.

با این حال کوتاهی دوره حکومت سربداران، منازعات آنان با دشمنان و مهم‌تر از همه، اختلافات داخلی اجازه شکل‌گیری یک نظام اداری کارآمد و با ثبات را نداد. تا بدان جا که تقریباً وجه مشترک همه منابع این دوران، اشارات مبسوط به تاریخ سیاسی ایشان و عدم التفات به بحث‌های درون ساختاری و نظام اداری است، که می‌توانست در صورت تعامل یا به تعبیری تفاهم نهاد سیاسی و مذهبی، چه بسا با خوی بیگانه ستیزی و ظلم ستیزی بالایی که در آن دوران در مردمان شرق و غرب ایران، حتی نواحی جنوبی وجود داشت، پیشتر از خاندان صفوی، حکومتی فراگیر شیعی را در ایران بنیان نهند.

منابع

ابن بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۳۷۶). سفرنامه

- ابن بطوطه. مترجم محمدعلی موحد. تهران: آگاه.
- ابوالفداء (۱۳۴۹). *تقویم البلدان*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اسمیت، جان ماسون (۱۳۶۱). *خروج و عروج سربداران*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: علامه طباطبایی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۴). *تاریخ مغول در ایران*. ترجمه محمود میر آفتاب. تهران: علمی و فرهنگی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۴). *تاریخ مغول*. تهران: امیرکبیر.
- بیانی، شیرین (۱۳۶۷). *دین و دولت در عهد مغول*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (۱۳۶۱). *تاریخ بیهقی*. به کوشش احمد بهمینیار. تهران: کتابفروشی فروغی.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ (۱۳۴۱). *نهضت سربداران در خراسان*. ترجمه کریم کشاورز. تهران: شرکت سهامی افست.
- _____ (۱۳۵۵). *کشاورزی و مناسبات ارضی ایران در عهد مغول*. ترجمه کریم کشاورز. تهران: نیل.
- تتوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی (۱۳۸۲). *تاریخ الفی*. به تصحیح غلام رضا طباطبایی مجد. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- جوینی، عظاملک (۱۳۸۵). *تاریخ جهانگشا*. به تصحیح علامه محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۷۰). *جغرافیای خراسان در تاریخ حافظ ابرو*. تصحیح و تعلیق غلامرضا وره‌رام. تهران: مؤسسه اطلاعات.
- _____ (۱۳۸۰). *زیادة التواریخ*. به اهتمام سیدکمال حاج سیدجواد. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- _____ (۱۳۷۸). *جغرافیای حافظ ابرو*. به کوشش

گیلانی. تهران: کتابفروشی حافظ.

فصیح خوافی، احمدبن محمد (۱۳۳۹). *مجمعل فصیحی*، به کوشش محمود فرخ. مشهد: باستان.

کلاویخو (۱۳۴۴). *سفرنامه*. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

کلوزنر، کارلا (۱۳۳۳). *دیوانسالاری در عهد سلجوقی*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: امیرکبیر.

گرائتوسکی و دیگران، آ (۱۳۵۹). *تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز*. ترجمه کیخسرو کشاورزی. تهران: پویش.

لسترنج، گئی (۱۳۳۷). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*. ترجمه محمود عرفان. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

لمبتن، آن (۱۳۷۲). *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نشر نی.

مرعشی، ظهیرالدین (۱۳۴۵). *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*. به کوشش محمدحسین تسیحی. تهران: مطبوعاتی شرق.

مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲). *نزهت القلوب*. به اهتمام گئی لسترنج. تهران: دنیای کتاب.

میرخواند، محمدبن خاوند شاه (۱۳۳۹). *روضه الصفا*. تهران: چاپ پیروز.

میرک منشی، محمد (۱۳۸۵). *ریاض الفردوس خانی*. به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

نطنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳). *منتخب التواریخ معینی*. به کوشش پروین استخری. تهران: اساطیر.

یاقوت حموی بغدادی (۱۹۵۵م). *معجم البلدان*. بیروت: دار صادر.

یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷). *ظفرنامه*. به کوشش سیدسعید میرمحمد صادق و عبدالحسین نوایی. تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

صادق سجادی. تهران: میراث مکتوب.

_____ (۱۳۱۷). *ذیل جامع التواریخ*. به اهتمام خانبابا بیانی. تهران: نشریات علمی.

حسینی تربتی، ابوطالب (۱۳۴۲). *تزوکات تیموری*. تهران: کتابفروشی اسدی.

خسروویگی، هوشنگ (۱۳۸۸). *سازمان اداری خوارزمشاهیان*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

_____ و یزدان فرخی (زمستان ۱۳۸۹- بهار ۱۳۹۰). «بررسی دلایل ناکارآمدی دیوان عرض خوارزمشاهیان در رویارویی با مغولان». *فصلنامه تاریخ ایران*. سال سوم، ش ۶۷. ص ۱۱۱-۱۲۷.

خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۸۰). *حبیب‌السییر*. به اهتمام محمد دبیرسیاقی. تهران: خیام.

_____ (۱۳۵۵). *دستورالوزراء*. به کوشش سعید نفیسی. تهران: اقبال.

دولتشاه سمرقندی (۱۳۳۸). *تذکره الشعرا*. به اهتمام محمد عباسی. تهران: بارانی.

زمچی اسفزاری، معین‌الدین محمد (۱۳۳۸). *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*. به کوشش سیدمحمد کاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.

سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳). *مطلع سعدین و مجمع بحرین*. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

شبانکاره‌ای، محمدبن علی (۱۳۸۱). *مجمع الانساب*. به کوشش میرحاشم محدث، تهران: امیرکبیر.

شمیس شریک، امین (۱۳۵۷). *فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول*. تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران.

غفاری کاشانی، قاضی احمد بن محمد (۱۴۱۴ق). *تاریخ نگارستان*، به کوشش مرتضی مدرس